

عناصر عرفان اسلامی در قرآن در گفت و گو با دکتر یوسف فضایی، استاد دانشگاه و نویسنده

## چشم دل باز کن که جان بینی

عرفان مبتنی بر بینش شهودی و به اصطلاح اشراقی (تاییدن نور به دل عارف) و یکی از شیوه‌های شناخت است. عرفان شناسان اسلامی درباره خاستگاه عرفان اسلامی قائل به منابع متعددی شده‌اند؛ از آن جمله برخی از آیین‌ها و دین‌های پیش از اسلام، برخی از مسیحیت،... و در این میان عده‌ای ریشه‌های این شناخت را از قرآن و فحوای آیات آن مقتبس می‌دانند. آن‌ها بر این باورند که اصطلاحات بنیادین عرفان و تصوف، خاستگاهی قرآنی داشته، ولی متناسب با شرایط خاص جامعه اسلامی در دوره‌های گوناگون تاریخی، معانی نوینی پذیرفته‌اند. بحثی که از پی می‌آید، حاصل گفت و گویی مکتوب است درباره ریشه‌ها و بنیان‌های قرآنی عرفان اسلامی با دکتر یوسف فضایی اسلام‌شناس و استاد دانشگاه که می‌خوانید. از فضایی ترجمه «فرق الشیعه» و تألیف «بنیان‌های اجتماعی دین» منتشر شده است.

از نظر شما شناخت عرفانی در قرآن چه جایگاهی دارد؟

برای آشنایی با معرفت و شناخت عرفانی، مقدماً لازم است به کیفیت آن اشاره شود. چنان‌که می‌دانیم، مقوله شناخت و معرفت را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱- شناخت فلسفی.

۲- شناخت علمی.

۳- شناخت عرفانی و دینی.

شناخت فلسفی معرفتی است کلی و ادراکی بر مبنای تعقل نظری و بحث استدلالی، که هدف آن شناخت هستی و کشف قوانین کلی حاکم بر جهان است؛ و در راه رسیدن به آن هدف، از منطق صوری و داده‌های علوم تجربی نیز سود می‌جویند.

شناخت علمی معرفتی است موضوعی و تخصصی بر مبنای تجربه مکرر حسی (آزمایش و مشاهده حسی) و منطق عملی، که هدف هر رشته از علوم شناخت حوزه خاصی از جهان طبیعی و کشف و شناخت قوانین مربوط به آن حوزه، مثل حوزه‌های فیزیکی، شیمیایی، زیستی، روان‌شناسی و غیره است. شناخت عرفانی معرفتی است رمزی و عاطفی بر مبنای اشراق قلبی و دل‌آگاهی، مبتنی بر کشف و شهود باطنی ناشی از تزکیه نفس و تصفیه اخلاق. به عبارت دیگر، شناخت عرفانی یک نوع بینش باطنی است که بر اثر سیر و سلوک طریقت عرفان، از طرف حضرت حق در قلب او ایجاد می‌شود، از این رو در تعریف شناخت عرفانی گفته‌اند:

«أعلم نورٌ يَقْدُفُهُ اللهُ عَلَى قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ». یعنی علم (معرفت عرفانی) بینشی است شبیه تابش نور، که خداوند آن را در دل عارف می‌تاباند. تا آئینه دل عارف مزگی و مستعد نشود، بینش عرفانی در آن پدید نمی‌آید و چشم دل او برای دیدن حقایق اشیاء باز نمی‌شود.

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی عارف با چشم دل، یعنی بصیرت باطنی، حقایق باطن اشیاء را می‌بیند، و از ظاهر عالم به باطن، و از کثرت به وحدت منتقل می‌شود، و وجه حق و جلوه او را در همه جا و همه چیز می‌بیند! و در عالم جز حقیقت خداوند نمی‌بیند. یعنی موجودات عالم را مظاهر و یاسایه حق و آن‌ها را تجلی اسماء و صفات او می‌بیند. به دریا بنگرم دریا تو وینم

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا تو وینم

شیخ بهاء‌الدین عاملی (ره) که در اواخر زندگی طریقه عرفان را در پیش گرفت، و رساله «الوحدة الوجودیه» را در بیان حکمت عرفان نوشت (مصطفی

کامل: تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی، چاپ تهران، ۱۳۵۹)، در این باره گفته است:

كُلَّمَا فِي الْكَوْنِ وَهْمٌ أَوْ خِيَالٌ

أَوْ عَكُوسٌ فِي الْمَرَايَا أَوْ ضَلَالٌ

یعنی همه موجودات هستی توهم، یا مثل خیال، یا تصاویری در آئینه و یا سایه‌های حضرت حق هستند.

آنچه مورد اشاره قرار گرفت، خلاصه‌ای از شناخت عرفانی - خصوصاً عرفان اسلامی - بود، که در یک کلام می‌توان آن را چنین خلاصه نمود: شناخت عرفانی معرفتی ذوقی ناشی از کشف و شهود دل‌آگاهی است، که در اثر آن چشم دل او و بصیرت باطنیش باز شده حقیقت خداوندی را در همه جا و همه چیز می‌بیند؛ و به هر طرف که رو کند، جلوه رخ او را مشاهده می‌کند! اکنون ببینیم این شناخت عرفانی در قرآن مجید چه جایگاهی دارد؟ با دقت در بعضی آیات قرآن مشاهده می‌کنیم که: چنان شناختی از حقیقت خداوند در چند مورد تأیید شده و مورد اشاره قرار گرفته است.

۱- در سوره بقره آیه ۱۱۵ می‌خوانیم:

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: مشرق و مغرب از آن خداست (خدا هم در مشرق است و هم مغرب، یعنی در همه جا است)

پس به هر جا رو کنید، همان‌جا جهت و وجه خداست، [خدا در همه جا و همه چیز است] همانا وجود خدا گسترده و او داناست.

۲- در سوره حدید، آیه ۳ چنین آمده است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی: او اول و آخر و ظاهر و باطن [همه چیز] است؛ او بر هر چیزی تواناست. مفهوم عرفانی منظور آیه‌های مذکور در تفاسیر عرفانی این است که: با بینش عرفانی، وجود حقه الهی در همه چیز و همه جا حاضر است؛ وجودات همه موجودات شعاع‌هایی از وجود مطلق - که کنایه از وجود بحت و بسیط حضرت حق است - و وابسته به او هستند. بنابراین وجود حقه و همه‌سوگیر خداوند، نسبت به اشیاء و انسان، از خود آن‌ها به آن‌ها نزدیک‌تر است؛ به این موضوع در آیه ۸۵ از سوره الواقعة چنین اشاره شده است: «... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ» یعنی: ما [خداوند] از رگ گردن او به او نزدیک‌تریم!

حضرت علی (ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه، در ضمن ستایش خداوند، فرموده است: «... مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْقَارَتُهُ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْزَأِلُهُ...» یعنی وجود خداوند همراه همه چیز است، نه به این معنا که همنشین آن‌ها باشد، و با همه چیز فرق دارد، نه به این معنا که از آنان جدا و دور باشد.

مبانی و اصول عرفانی در قرآن کدام هستند؟

مبانی عرفانی در قرآن از دو جهت مورد دقت است:

۱- عرفان نظری.

۲- عرفان عملی.

جهت عرفان نظری، چنان که بالاتر ذکر شد، همان بینش «همه خدایی» و «وحدت وجود» یا «پانتئیزم» (Pantheism) است، که حضور شعاع‌های انوار وجود مطلق حضرت حق را در همه چیز و همه جا بیان کرده است. این مفهوم در نصی مشهور تحت عنوان «العالم محض الله» یعنی اشیاء جهان محل حضور و ظهور و تجلی اسماء و صفات خدا هستند، نیز بیان شده است. مبانی و اصول عرفان اسلامی از جهت حکمت عملی و اخلاقی، در قرآن فراوان مشاهده می‌شود. چنان که می‌دانیم، مرحله دوم سیر و سلوک عرفان، که آن را «مرحله طریقت» شمرده‌اند، بیشتر جنبه تهذیب اخلاق و حکمت عملی دارد. اشاره می‌کنم که برای سیر و سلوک آفاقی و انفسی عرفان اسلامی سه مرحله ذکر کرده‌اند: مرحله شریعت، مرحله طریقت و مرحله حقیقت. سالک طریقه عرفان در مرحله شریعت بر خود لازم می‌داند که همه فرایض و مناسک شریعت اسلام را مؤکداً انجام دهد؛ حتی مستحبات را فروگذاری نکند. علاوه بر آن‌ها، در مدارج رشد و تکامل ایمان دینی و تقرب جستن به حقیقت الهی، از یکدیگر سبقت گیرند و مشمول مفهوم آیه شریفه «السابقون السابقون أولئك المقربون» (سوره الواقعة آیه ۱۰)، یعنی کسانی که در تهذیب اخلاق و عمل خیر پیشقدم باشند، در قرب خداوندی واصل می‌شوند.

عارفان اسلامی در مرحله دوم سیر و سلوک معنوی و اخلاقی، علاوه بر رعایت کامل فرایض، باید در جهت تزکیه نفس و تصفیه اخلاق، لااقل هفت مقام معنوی را در عمل طی کنند. شرایط طی مقامات هفتگانه عرفانی، علاوه بر پاک‌سازی درون (تزکیه نفس) از صفات بد، باید ایمان خود را به عالم غیب چنان کامل کنند که، گویا واقعیت حضرت حق را به عیان می‌بینند؛ چنان که در حدیثی منسوب به حضرت علی (ع) آمده است که، ایشان فرموده‌اند: «ما عبَدْتُ ربَّاً لم أَرَهُ» یعنی پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نکرده‌ام. البته این روایت با چشم دل و بصیرت باطنی منظور است. از عوامل نائل شدن به مقام رویت باطنی و رسیدن به درجه دل‌آگاهی، داشتن ایمان قوی است؛ راه رسیدن به چنین ایمانی در مکتب عرفان، گذشتن از حب دنیا و زدودن ضمیر از همه علایق و دلبستگی‌های جاه و مال و متعلق شدن به اخلاق پسندیده و داشتن صفاتی خدای گونه است.

اولین مقام سیر و سلوک عرفانی «توبه»، دوم «ورع» و پرهیزگاری و سوم «زهد» و پارسایی، و چهارم «توکل» و پنجم مقام «فقر» و درویشی است. اگر چه رسیدن به ایمان کامل و یقین در عرفان جنبه نظری دارد و حاصل تزکیه نفس است، ولی طی مقامات طریقت جنبه عملی و تجربی دارد. همراه با تصفیه اخلاق و اصلاح رفتار و کردار است. البته غالباً رعایت قواعد اخلاقی و رسیدن به هدف حکمت عملی (تهذیب اخلاق) در عرفان اسلامی مستلزم کف نفس از پیروی هوا و هوس‌های مادی و خودداری از ارتکاب معاصی و کردارهای زشت و چشم‌پوشی از لذات و علایق جسمانی است.

مثلاً مقام توبه در عرفان، نه تنها برگشتن و ترک گناه و پشیمانی است، بلکه چشم‌پوشی از خیلی چیزهای مباح هم هست؛ حتی بعضی عرفاء مثل ابونصر سراج در کتاب «اللمع فی التصوف» گفته است: سالک طریقت باید از غفلت از ذکر خدا توبه کند؛ و در مورد «ورع» و «زهد» هم باید از لذات مباح و از همه مکروهات زهد ورزد و دوری کند.

اکنون با توجه به اصول عملی و مبانی سیر و سلوک تجربی عرفانی، اگر ارزش‌های ایمانی و اخلاقی اسلام در قرآن را مورد دقت و مقایسه قرار دهیم، خواهیم دید که: همه این اصول و رفتارهای عرفانی در قرآن صراحتاً مورد تأکید قرار گرفته‌اند. به طور کلی سوره‌ای در قرآن نیست که در آن مسلمانان به داشتن ایمان صادق و عمل صالح سفارش نشده باشند. فی‌المثل این آیه در

سوره‌های قرآن مکرراً ذکر شده: «والذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئك اصحاب الجنة...» (بقره: آیه‌های ۲۵ و ۸۲) یعنی کسانی که ایمان داشته باشند و عمل شایسته کنند، همنشین بهشتیان خواهند بود.

این عمل صالح شامل همه اخلاقیات عرفانی، مثل توبه، ورع، زهد و توکل می‌شود. علاوه بر آن، در آیات قرآن بارها مسلمانان به توبه و توکل سفارش شده‌اند.

در سوره بقره آیه ۱۶۰ آمده است: «الذین تابوا واصلحوا وینبوا فأولئك أتوب علیهم...» یعنی کسانی که توبه کنند و کارهای شایسته انجام دهند و حق را بیان نمایند، من توبه آن‌ها را می‌پذیرم.

صبر و توکل که از مقامات عرفانی هستند، در قرآن مردم را به آن‌ها خوانده است (سوره بقره آیه ۱۵۳ و سوره آل عمران آیه ۱۵۹).

ورع و پرهیزکاری یکی از مبانی و ارزش‌های اخلاقی در قرآن است. چنان که گرمای‌ترین مسلمانان همان اهل ورع و تقوی شمرده شده است (سوره فتح آیه ۲۶ و سوره حجرات آیه ۱۳)

بدین گونه در مقام نتیجه‌گیری از اشارات فوق با قاطعیت می‌توان گفت: بسیاری از ریشه‌های عرفان اسلامی - چه در جهت عرفان نظری و چه عرفان عملی - ریشه در مفاهیم قرآنی دارند و از سرچشمه فیاض قرآن سیراب شده‌اند و در درجه دوم، بعضی ریشه‌های عرفان اسلامی را می‌توان در نهج البلاغه و بعضی احادیث منقول از معصومین جست‌وجو کرد. از آن جمله حدیثی است معروف در کتب عرفانی منسوب به مولی علی (ع) که او فرموده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه و فیه» یعنی: «چیزی را ندیدم، مگر این که خدا را قبل از آن و بعد از آن و همراه آن و در آن دیدم!» البته منظور رویت با چشم دل و بصیرت باطنی است.

باید گذرا به این مطلب اشاره کنم که همین ریشه‌های اولیه عرفان اسلامی از اواخر قرن دوم هجری، تحت تأثیر بعضی خصوصیات عرفان‌های هندی، نوافلاطونی، ایرانی و مسیحی واقع شده رفته رفته رنگ انسان خدایی و همه خدایی شد و دارای تشکیلات خانقاهی شده رنگ خاصی به خود گرفت؛ خصوصاً در ایجاد تشکیلات خانقاهی تحت تأثیر نظامات و تشکیلات صومعه‌های مسیحی قرار گرفت. و از طرف دیگر، بعضی عناصر عرفان نوافلاطونی اسکندریه، در این که روح انسان در قوس نزولی از روح کلی الهی (احد) جدا شده و نزول کرده در تن محبوس گردیده است، که باید از راه سیر و سلوک و تحمل ریاضت در قوس صعودی، دوباره بکوشد به اصل خود بپیوندد. هر کسی که دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش  
به تدریج، نظریه «وحدت وجود» یا همه خدایی (Pantheism) مقوله عام و اساسی عرفان از قرن پنجم در عرفان اسلامی، مورد اعتقاد واقع شد و چون با بعضی نصوص اسلامی عرفانی اسلام سازگاری پیدا کرد، توسط عارفان بزرگ، مثل شیخ عطار، مولوی و ابن عربی زیربنای عرفان نظری اسلامی را تشکیل داد، حتی «حکمت متعالیه» ملاصدرا را تحت تأثیر قرار داد و او قائل به اصالت وجود شده ذات بحت و بسیط خداوند را، به عنوان «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» خواند، یعنی حقیقت بسیط او به عنوان وجود مطلق شامل همه اشیا و افاضه‌کننده آن‌هاست.

بسیاری از اصطلاحات و مقولاتی که نام بردید مانند توبه و توکل در عرفان ایرانی - اسلامی نمود دارند و همان گونه که گفتید، مقتبس از قرآن هستند. حال بفرمایید که آیا اصطلاحات نام برده، در همان معنای قرآنی به کار رفته‌اند یا معنای جدیدی پذیرفته‌اند؟

در هر مکتبی پیروان آن در حوزه بحث خود، اصطلاحات و مقولات خاصی را برای افاده معانی مناسب در عرف خود به کار می‌برند، تا از دیگران



ممتاز شوند و غالباً علاوه بر معنای حقیقی آن‌ها، معنای مجازی و ثانوی دلخواه از آن‌ها اراده می‌کنند.

مکتب عرفان اسلامی هم در عرف خود، اصطلاحات و مقولات خاصی را در گفتارها و نوشتارهای خود به کار برده‌اند و معنای خاص عرفانی از آن‌ها اراده کرده‌اند، که در کتب و نوشته‌های خود مثل «رساله قشیریه» تألیف ابوالقاسم قشیری، «اللمع فی التصوف» ابونصر سراج، «کشف المحجوب» هجویری و غیره آن‌ها را در بیان مفاهیم عرفانی خود به کار می‌برند، مانند خوف و رجاء، قبض و بسط، وقت، حال، مقام، توبه، توکل، فقر، صبر، فنا و بقاء و کشف و شهود. البته باید به این نکته توجه کرد که: عارفان غالباً از این اصطلاحات معنای عرفانی رمزی و سمبولیک اراده می‌کنند، یعنی آن‌ها را در معنای مجازی خاصی به کار می‌برند.

فی‌المثل، معنای اصطلاح‌های «وقت» و «حال» و «مقام» در کتب عرفانی و بیانات عارفان، آن معنای مصطلح در نصوص شرعی (قرآن و احادیث) متبادر به ذهن نمی‌شوند؛ بلکه با قرینه‌های مجازی، معنای خاص عرفانی را منظور می‌کنند.

مثلاً از اصطلاح وقت، چنان که در کتاب «رساله قشیریه» بیان شده است، معنای ظرف زمان اراده نمی‌کنند؛ بلکه منظور از آن در بیانات عارفان «مظروف زمان» است و آن پدیده روحی که عارض قلب (ذهن) عارف می‌شود و کلمه «حال» نیز در عرف عارفان مجازاً آن اسلام غیبی است که از طرف حضرت حق در دل عارف ایجاد شده و بصیرت باطنی و چشم دل او را برای دیدن حقایق پشت پرده غیب باز می‌کند و او در آن لحظه تقرب الهی را احساس نموده، میان او و خود فاصله‌ای نمی‌بیند و بر اثر احساس یگانگی و اتصال به اظهار سطحیات می‌پردازد.

به هر حال، بیشتر این اصطلاحات عرفانی در بیانات گفتاری و نوشتاری عارفان، خصوصاً در قرن‌های سوم تا هفتم هجری - یعنی در دوران شکل‌گیری و تکوین عرفان نظری و عملی و توسعه و تکامل آن - مانند اصطلاحات مقام،

انس، رضا، توبه، توکل، صبر، خوف و رجاء، قبض و بسط و تزکیه و تصفیه و تجلیه، صحو و محو و غیره مقتبس از قرآن کریم و گاهی از بعضی نصوص اصیل شرعی هستند. برای شاهد مثال چند نمونه از قرآن نقل می‌شود: مثلاً صبر و توبه و توکل، که از مقامات عرفانی هستند، در آیات زیر ملاحظه می‌کنیم: «ذَلِكْ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ» (سوره ابراهیم آیه ۱۴) یعنی: آن [نعمت] مخصوص کسی است که، از مقام و وعید من خوف داشته باشد. در سوره بقره آیه ۱۵۵ می‌خوانیم: «وَ لِنَبِّئُكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجَوْعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ النَّمْرِاتِ وَ بَشَرِ الصَّابِرِينَ» یعنی: حتماً شما را به چیزی از خوف و گرسنگی و نقص از مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم. به آنان که در برابر آن مصایب صابر و شکیبا باشند، مژده بده.

و نیز در سوره بقره آیه ۲۴۵ می‌خوانیم: «... وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ [يَبْسُطُ] وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» یعنی: خداوند روزی بعضی را تنگ و بعضی را توسعه می‌دهد و در سوره جمعه آیه ۲ آمده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رُسُلًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...» یعنی: خداوندی که از میان اُمم‌ها [غیر اهل کتاب] رسولی از آن‌ها مبعوث کرد، که آیات او را بر آن‌ها بخواند و نفس آن‌ها را مژگنی و پاک گرداند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد. در آیاتی که از قرآن نقل شد، معلوم گردید که، اصطلاحات «خوف»، «مقام»، «صبر»، «قبض»، «بسط»، «توکل» و تزکیه نفس از اصطلاحات و مقولات قرآنی اقتباس شده‌اند و ضمناً به این نتیجه می‌رسیم که عارفان بیشتر اصطلاحات عرفانی را از قرآن و نصوص اسلامی اقتباس کرده‌اند.

در این موضوع تردیدی نداریم، ولی باید دانست که معنای این اصطلاحات و مفاهیم عرفانی آن‌ها، همان‌هایی نیستند که به عنوان معنای حقیقی کلمه در قرآن به کار رفته‌اند، بلکه در حوزه عرف شناخت عرفانی، به تدریج دارای معنای جدید مجازی شده‌اند.

بعضی نویسندگان عرفان اسلامی مثل امام ابوالقاسم قشیری، در رساله قشیریه علت به کار بردن کلمات قرآنی و اراده معنای جدید رمزی از آن‌ها را

- ۱- مرحله شریعت.
- ۲- مرحله طریقت.
- ۳- مرحله حقیقت.

سالک طریقه عرفان اسلامی در مرحله شریعت، چنان که بالاتر هم گفتیم، سعی می کند که در جهت تقرب به خداوند، به عنوان مقدمه سیر و سلوک عرفانی و به منظور آماده شدن برای ورود به مرحله دوم (مرحله طریقت)، فرایض و مناسک شریعت - از واجبات و مستحبات - را با دقت و به طور کامل انجام دهد و در این راه جز قصد تقرب به درگاه خداوندی و اطاعت از دستورات و اجرای احکام عبادی، هدف دیگری ندارد.

اما در مرحله طریقت، علاوه بر انجام فرایض شریعت، تحت ارشاد مرشد و هدایت پیر طریقت، جهت تزکیه نفس و تصفیه اخلاق و صفات، در ضمن تحمل ریاضات و ناملازمات، موظف می شود مقامات و درجات معنوی طریقت را با دقت طی کند. در این راه سالک تا احکام و وظایف مقام قبلی را انجام نداده و آن را طی نکرده باشد، نمی تواند قدم به مقام بعدی بگذارد. درباره تعداد مقامات طریقت نظریات عارفان مختلف است، ولی غالب آنان مثل ابونصر سراج تعداد مقامات طریقت را هفت تا دانسته اند، که اولین آن ها مقام «توبه» است و آخر آن ها مقام «رضاء» می باشد.

سالک طریقه عرفان می خواهد در طی این مقامات و انجام دادن وظایف آن ها، نفس خود را از علایق و دلبستگی های دنیوی و لذات مادی جسمانی و صفات و تمایلات حیوانی مزکی و پاک سازد، تا روحش قابلیت پیوستن به قرب حضرت حق را داشته باشد؛ و مورد توجه الطاف خداوندی واقع شود و دارای صفات و اخلاق خدای گونه گردد و چشم دل باز کرده، حقایق عالم غیب را مشاهده نماید و به مرحله کشف و شهود نائل شود.

مرحله حقیقت آخرین نقطه سیر و سلوک معنوی عرفان است. وقتی سالک لیاقت و ورود به مرحله حقیقت و احراز عنوان «عارف و اصل» را پیدا می کند که، احکام و وظایف مقامات هفتگانه را کاملاً طی کرده و به تصدیق پیر مرشد، پذیرفته شده، «خرقه درویشی» را بگیرد.

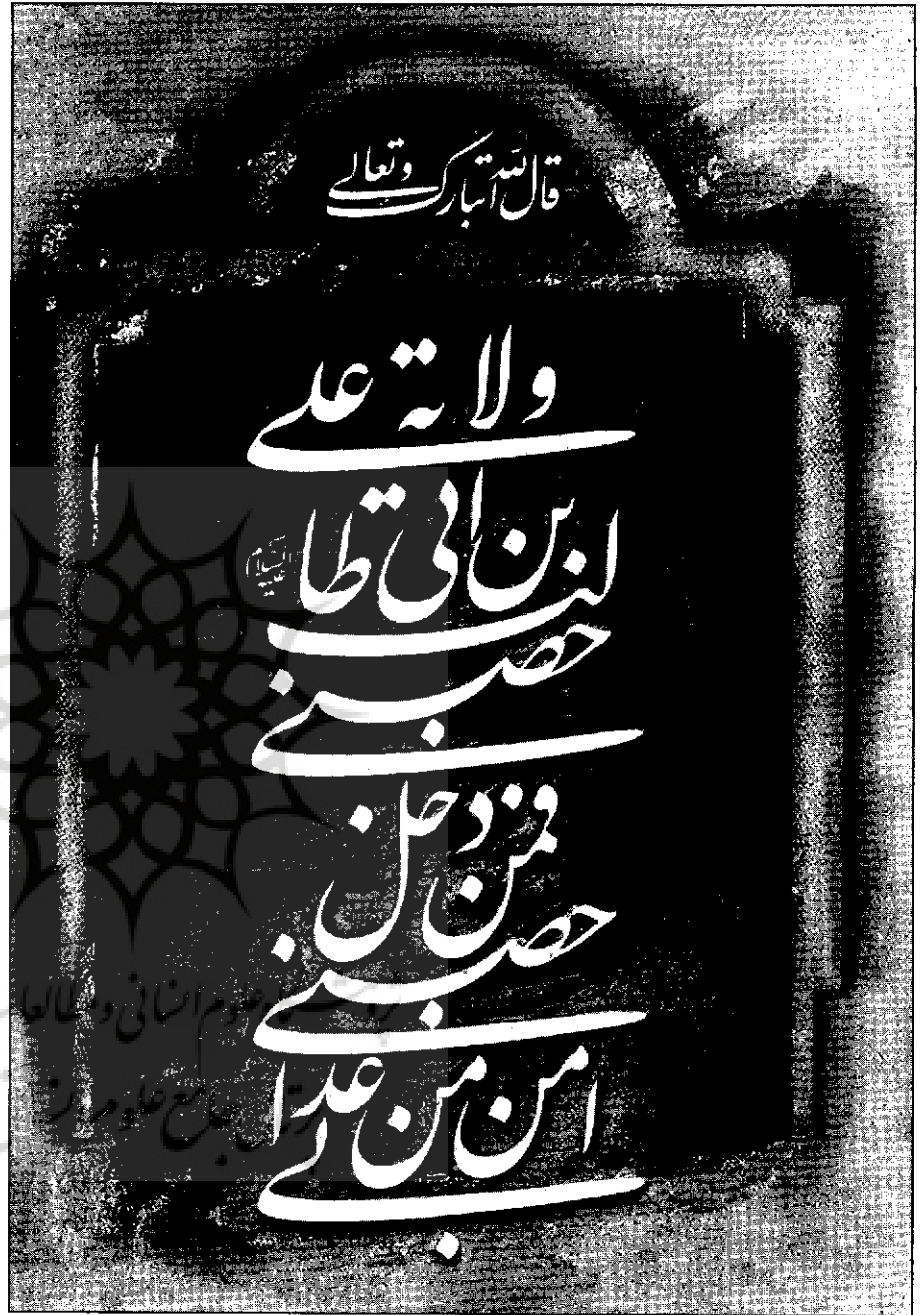
دل و ذهن عارف در این مرحله، بر اثر ریاضت هایی که در مرحله طریقت تجربه و تحمل سختی ها مزکی شده و بصیرت باطنی او بینا گشته و به مرحله دل آگاهی رسیده و روح او آمادگی دریافت حالات عرفانی، که موهبت ها و الطاف الهی هستند، شده باشد. اصطلاحاً «حال عرفانی» یعنی اتصال روح و ذهن عارف با عالم الوهیت و رسیدن به کشف و شهود.

به عقیده صاحب نظران مکتب عرفان، عارف در این مرحله نهایتاً به «حال فنا فی الله» نائل شده، جنبه انسانی او محو شده، حالت اتصال با حق حاصل کرده است.

پس از این مقدمه، به اصل مطلب برمی گردیم. اصل مطلب و سؤال شناختن تفاوت میان عرفان نظری و عرفان عملی بود. انجام فرایض مرحله شریعت و طی وظایف مرحله طریقت جنبه عرفان عملی دارند. زیرا همه وظایف عارف در آن دو مرحله جنبه تجربی و عملی دارد؛ ولی وقتی عارف به مرحله سوم برسد، نوعی آرامش روحی یافته حالت تخلیه پیدا می کند و فکر و ذهنش در قرب الوهیت اوج می گیرد و به عنوان «پیر صاحب خرقه» به ارشاد و هدایت سالکان می پردازد و دارای عقاید و نظریات عرفانی می شود و صاحب نظر می گردد و مورد شمول حالات عرفانی و موهبت خداوندی و مشمول الطاف او می شود.

پس به این نتیجه می رسیم که، مرحله اول و دوم عرفان بیشتر جنبه عرفان عملی دارد، که آن را تحت عنوان «تصوف» هم توجیه کرده اند و مرحله سوم - یعنی مرحله حقیقت - جنبه عرفان نظری دارد.

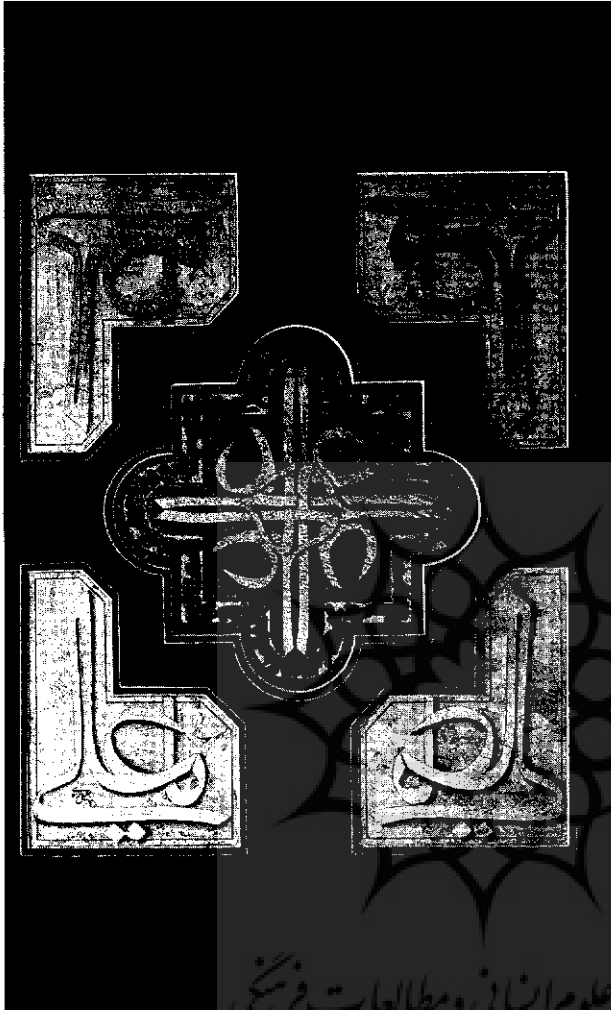
به عبارت دیگر، جنبه عملی و تجربی و عبادی مدرسه عرفان را «تصوف» و عرفان عملی و جنبه فکری و عقیدتی و نظری آن را «عرفان نظری»



این گونه توجیه کرده اند که: منظور عارفان از آن عمل داشتن تعصب و حمیت در حفظ و جلوگیری از شیوع مفاهیم عرفانی در میان اقشار و افراد معترض و بهانه جو است، که میباید اسرار و رموز و حکمت صوفیه در میان ناهلان شیوع یابد و باعث شود که آن ها، بر اثر ناآشنایی با مقولات و اسرار عرفانی، ظرفیت و تحمل شنیدن و درک آن اسرار عرفانی - الهی را نداشته باشند و عارفان را آماج اتهام و تکفیر قرار دهند.

آیا تقسیم بندی عرفان به عملی و نظری در قرآن نیز وجود دارد و در این صورت عناصر و مبانی عرفان نظری بیشتر غلبه دارد یا عرفان عملی؟ برای روشن شدن پاسخ این سؤال، لازم است مقدمتاً به دو جهت و دو بُعد عرفان اشاره کنیم که عبارت هستند از: عرفان نظری و عرفان عملی. چنان که بالاتر هم اشاره کردیم، کارشناسان عرفان، سیر و سلوک انفسی و آفاقی عرفان را در سه مرحله شمرده اند:

خوانده‌اند و این تقسیم‌بندی در قرآن نیز وجود دارد.



به چه نمونه‌های مشخصی می‌توانید در این رابطه اشاره کنید؟  
پیش از آن که شواهدی از قرآن ارایه دهیم، در یک کلام باید گفت: عناصر عرفان عملی در قرآن بر عرفان نظری غلبه دارد، زیرا در قرآن فقط چند مورد در چند آیه محدود به عرفان نظری اشاره شده است. مثل آیه ۱۱۵ در سوره بقره که می‌گوید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» چنان که قبلاً این آیه را ترجمه کردیم، دیدیم مفهوم و مضمون آن این است که: وجود خدا در همه جا و همه چیز ساری و حاضر است. این مفهوم اشاره به اصل «همه‌خدایی» و «وحدت وجود» عرفانی دارد.  
و دیگر آیه ۳ از سوره حدید است که می‌گوید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» چنان که قبلاً ترجمه کردیم، مضمون این آیه این است که وجود خدا در ابتدا و انتها و ظاهر و باطن اشیاء است؛ یعنی همان معنای همه‌خدایی و وحدت وجود. منظور این است که: اشیاء جهان مظاهر و تجلی‌گاه‌های ذات خدا هستند. این عقیده یکی از مقولات و مبانی عرفان نظری است.

اما عناصر و مبانی عرفان عملی در قرآن در موارد و آیات زیادی مورد اشاره قرار گرفته است، منجمله:

۱- در سوره فرقان آیه ۷۱ می‌خوانیم: «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا» یعنی هر کس توبه کند و از ارتکاب کار زشت پشیمان شود، کسی است که به سوی خدا برمی‌گردد، چه برگشتنی!

۲- در همان سوره آیه ۷۵ آمده است: «أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» یعنی آنان (سالکان توبه‌کار) به خاطر صبر و شکیبایی در برابر ناملایمات، در غرفه بهشتی پاداش داده خواهند شد و با درود و آفرین خدا ملاقات خواهند کرد.

در این دو آیه، دو مورد از مبانی عرفان عملی، که توبه و صبر باشند، بیان شده است. گذشته از این‌ها، به طور عمومی ایمان و عمل صالح در جای جای قرآن سفارش شده است. عمل صالح اشاره به مقولات و اعمالی است که در مرحله شریعت و طریقت در عرفان عملی با تاکید مورد عمل قرار می‌گیرند.

۳- در آیه ۲ سوره بقره درباره اهل تقوی و ورع، که از اصول و مبانی عرفان عملی هستند، چنین می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ فَجَعَلَ لَهُمْ مَخْرَجًا وَمِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ يَجْعَلُهُمْ بُرْجًا يُصْعَقُونَ مِنْ تَحْتِهَا بِمَاءٍ مُسْكِنٍ» یعنی آن کتاب (قرآن) است که شکی در حقانیت آن نیست، هدایت‌کننده اهل تقوی است. اهل تقوی کسانی هستند که به عالم غیب ایمان و یقین دارند...

موردی از آیات قرآن که درباره وجود مبانی عرفان عملی در قرآن ذکر شد، چند شاهد معدودی هستند که درحقیقت دستورات اخلاقی و عملی قرآن به طور کلی جنبه عرفانی دارند.

به نظر شما استخراج بینش یا شناخت عرفانی نهفته در قرآن و عرفان اسلامی می‌تواند چهره ملاطفت‌آمیزتر و بهتری از دین به ویژه در عصر حاضر ارایه دهد؟

مراحل سیر و سلوک عرفان اسلامی و مبانی آن، که در قرآن نهفته است، به وسیله دارا بودن بعضی خصوصیات جذاب می‌تواند در عصر حاضر ارایه شود. به چند دلیل: نخست این که، عرفان اسلامی و به طور کلی، مکتب عرفان در جهان راه بی‌تعصبی را طی می‌کند و هدف آن مکتب را درک بی‌پرده واقعیت از راه کشف و شهود معرفی می‌کند و شیوه مسامحه‌کاری و «پلورالیسم مذهبی» یعنی مقوله «تکثرگرایی» را در پیش گرفته و گفته است:

باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی  
این درگه ما درگه نومیدی نیست  
صد بار اگر توبه شکستی باز آی  
بنابرین، هر کس بدون قید و شرط می‌تواند مجذوب عرفان اسلامی شود.  
چنان که مولوی گفته است:  
هیچ آدابی و ترتیبی مجوی  
هرچه می‌خواهد دل تنگت بگوی  
دوم این که، میان صوفیان و درویشان نوعی رابطه عاطفی و برادرانه بی‌ریا برقرار است و در محافل آن‌ها، میان آنان انس و الفت ملاطفت‌آمیز برقرار است؛ از این جهت افراد گروه نسبت به یکدیگر اخلاص می‌ورزند.  
سوم این که، به قول عرفا هر چه در شریعت و دین رسمی رایج و متبع است، در مکتب عرفان هم هست؛ ولی در عرفان مقولات و خصوصیات و حالاتی هست در جهت تزکیه نفس و تصفیه اخلاق که در دین سنتی به آن دقت و تاکید عمل نمی‌شود.  
چهارم این که، در عرفان خداوند را مثل یک سلطان قهار تصور نمی‌کنند که دارای صفات انسانی باشد؛ بلکه آن‌ها از خداوند نفی صفات کرده، او را یک ذات بحت و بسیط و به عنوان «وجود مطلق» همه‌سوگیر و مهربان و فیض‌بخش می‌شمارند که در همه جا و همه چیز متجلی است، که انسان عارف می‌تواند از راه سیر و سلوک معنوی - مثل عاشق به معشوق - به خدا نزدیک شده دارای اخلاق و صفاتی خدای گونه شود.